

## بسمه تعالی

# جامعه‌شناسی تطبیقی خشونت در اندیشه فانون و اسپيوک

دکتر حامد حاجی‌حیدری<sup>۱</sup>

داوود طالقانی<sup>۲</sup>

### چکیده

مطالعات پسااستعماری به‌عنوان یکی از سنت‌های متأخر علوم انسانی شناخته می‌شود و از جمله شخصیت‌های مهم در این حوزه فرانتس فانون و گایاتری چاکراورتی اسپيوک هستند. این متفکران در زمینه مطالعه خشونت تلاش‌های مهمی را انجام داده‌اند و نظرات ایشان را می‌توان در زمینه جامعه‌شناسی خشونت قلمداد کرد. در این پژوهش، ضمن مرور و بررسی دیدگاه‌های فانون و اسپيوک، مطالعه‌ای مقایسه‌ای میان دیدگاه‌های این دو نظریه‌پرداز انجام شده است. مقایسه دیدگاه فانون و اسپيوک در این مقاله به میانجی نظریه کارل اشمیت در باب خشونت انجام گرفته است. بر اساس مطالعه مقایسه‌ای انجام گرفته، فانون، محتوای خشونت‌آمیز در سیاست و استعمار را به رسمیت می‌شناسد، و به فرودستان و استعمارشدگان توصیه می‌کند که به خشونت متوسل شوند، اما اسپيوک این وجه خشونت‌آمیز را به رسمیت نشناخته و دامنه‌ای از راه حل‌ها را پیشنهاد می‌کند. فرانتس فانون، در طراحی دیدگاه خود می‌پذیرد که استعمار به شیوه‌های خشونت‌آمیز بر بومیان و فرودستان سلطه‌گری می‌کند، و در مقام نظریه‌پرداز و مبارز انقلابی، تنها راه مبارزه علیه خشونت استعمار را خشونت قلمداد می‌کند. در مقابل، اسپيوک میان دو گونه از خشونت یعنی خشونت معقول و نامعقول تفکیک قائل می‌شود و هر دو نوع از خشونت را غیرانسانی و غیرقابل تجویز می‌داند. در این مقاله ریشه‌ها و ابعاد اختلاف این دو متفکر با چارچوب مرجع دیدگاه کارل اشمیت در باب خشونت بررسی شده است.

### واژگان کلیدی

نظریه پسااستعماری، فرانتس فانون، گایاتری چاکراورتی اسپيوک، جامعه‌شناسی خشونت.

## مقدمه و بیان مسأله

خشونت به عنوان یکی از مظاهر احساسی و بروزات هیجانی شناخته می‌شود. خشونت نیز مانند سایر رفتارهای انسان می‌تواند سویه‌های اجتماعی داشته باشد و در نسبت‌های مختلف جامعه مانند نهادها، سازمان‌ها، گروه‌ها و... محل تأمل واقع شود. به همین جهت جامعه‌شناسی خشونت به توصیف، تفسیر و تبیین آن می‌پردازد. از منظرهای متفاوت، خشونت را می‌توان به صورت جسمی، روانی، اقتصادی و یا حتی فرهنگی تعریف کرد. از آنجا که خشونت در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ظاهر می‌شود، اهمیت تحلیل آن از نگاه متفکران پسااستعماری نیز دوچندان می‌شود.

در میان اندیشه‌های موجود درباره مواجهات جامعه‌شناسانه-فلسفی با خشونت، نظرات دو متفکر پسااستعماری یعنی فرانتس فانون<sup>۱</sup> و گایاتری چاکراورتی اسپیواک<sup>۲</sup> سرفصلی را گشوده است. در نگاه این دو متفکر تشابهات و تفاوت‌های مهمی وجود دارد و نسبت به خشونت ایجاب و سلب به صورت توأمان لحاظ می‌شود. فرانتس فانون، با تأکید بر تجربیات استعمارزدگان، خشونت را بخش جدایی‌ناپذیر از فرآیند استعمار و همچنین مبارزه علیه آن می‌داند. او به صراحت بیان می‌کند که استعمار به شیوه‌ای خشونت‌آمیز، تسلط خود را بر ملت‌های بومی تحمیل می‌کند و به همین دلیل، راه‌هایی از استعمار نیز باید خشونت‌آمیز باشد. فانون معتقد است که خشونت استعماری انسانیت افراد مستعمره را تهدید می‌کند و تنها با استفاده از خشونت می‌توان این وضعیت را تغییر داد و انسانیت از دست‌رفته را بازسازی کرد (ر.ک: فانون، ۱۳۵۱). در مقابل، اسپیواک خشونت را به دو نوع معقول و نامعقول تقسیم می‌کند و معتقد است که هر دو شکل از خشونت غیراخلاقی و ناپذیرفتنی هستند. او با نگرشی فمینیستی و پسااستعماری، بر روی تأثیرات خشونت بر فرودستان تمرکز می‌کند. از دیدگاه اسپیواک، خشونت‌های ساختاری و معرفتی که توسط قدرت‌های مسلط اعمال می‌شوند، منجر به به‌حاشیه‌راندن و سکوت گروه‌های تحت‌سلطه می‌شوند (ر.ک: اسپیواک، ۱۳۹۶).

در همین جا می‌توان مسأله و سؤال جستار حاضر را تدقیق کرد، اینکه فانون و اسپیواک هر کدام خشونت را چگونه می‌بینند و توضیح می‌دهند، و تفاوت و تشابه نگاه آن‌ها از لحاظ منظر، خاستگاه، صورت‌بندی و نتیجه (پیوست) چه خواهد بود؟ به تعبیر دیگر می‌توان پرسش کرد که چگونه فانون و اسپیواک به خشونت به عنوان یک ابزار یا پدیده اجتماعی نگاه می‌کنند و چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی در دیدگاه‌های آن‌ها نسبت به خشونت وجود دارد؟ برای پاسخ به این سؤال و مقایسه دیدگاه فانون و اسپیواک از نگاه کارل اشمیت<sup>۳</sup> درباره قدرت و خشونت استفاده شده است. اشمیت به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان علوم سیاسی و هم‌چنین یکی از صاحب‌نظران درباره خشونت دیدگاه فراگیر و مستحکمی دارد و ایده‌های او در باب قدرت، سیاست و خشونت بر دیگر فیلسوفان و اندیشمندان از جمله ماکس وبر<sup>۴</sup>، هانا آرنه<sup>۵</sup>، میشل فوکو<sup>۶</sup>، جورجو آگامبن<sup>۷</sup>، بیونگ چول هان<sup>۸</sup> و... اثر گذاشته است. برای پاسخ به این پرسش از اندیشه سیاسی و اجتماعی کارل اشمیت، فیلسوف و نظریه‌پرداز آلمانی بهره گرفته خواهد شد. کارل اشمیت با تأکید بر ذات خشونت‌آمیز سیاست و دولت، نظراتی را مطرح می‌کند که برای درک بهتر خشونت در اندیشه فانون و اسپیواک بسیار کاربردی هستند. او معتقد است که سیاست و قدرت ذاتاً با خشونت در هم آمیخته‌اند و برای حفظ هرگونه نظام سیاسی، خشونت یک ضرورت است. این دیدگاه اشمیت، که خشونت را در مقام یک ابزار و همچنین به عنوان ماهیت اساسی قدرت معرفی می‌کند، به فهم دقیق‌تر از نظریات فانون و اسپیواک کمک می‌کند.

در حوزه مطالعه اندیشه‌های فانون پیش از پژوهش حاضر، مصطفی رحیمی (۱۳۵۲) فانون در آینه غرب را نگاشته بود و به عنوان درآمدی بر زندگی و آراء وی بود. حسنی و مهرکی (۱۴۰۰) با تکیه بر نظرات فانون خوانشی پسااستعماری از کتاب خسی در میقات را ارائه کرده بودند. هم‌چنین شیرزادیان (۱۳۸۸) نظریات پسااستعماری فانون و بابا و سعید را مقایسه کرده بود. پیش‌تر نیز درباره اسپیواک پژوهش‌های معدودی انجام شده است. برخی از این آثار مانند پژوهش حیدری و البرزی اوانکی (۱۳۹۶) بر خوانش پسااستعماری همسایه‌ها در پرتو نظرات اسپیواک تمرکز داشته است. لویی و الوندی (۱۳۹۷) نیز مقایسه‌ای میان نظرات گرامشی و اسپیواک درباره فرودستی داشته‌اند. با توجه به این آثار می‌توان گفت که هنوز مطالعه جدی، تک‌نگارانه و مقایسه‌ای پیرامون

<sup>۱</sup> Frantz Fanon

<sup>۲</sup> Gayatri Chakravorty Spivak

<sup>۳</sup> Carl Schmitt

<sup>۴</sup> Max Weber

<sup>۵</sup> Hannah Arendt

<sup>۶</sup> Michel Foucault

<sup>۷</sup> Giorgio Agamben

<sup>۸</sup> Byung-Chul Han

دیدگاه‌های فانون و اسپیواک در ایران انجام نشده است و لزوم مقایسه دیدگاه آنان درباره مسائل خاص و ضرورت نگاه‌های انتقادی احساس می‌شود.

## ادبیات نظری

در معنای خشونت و تعریف آن میان متفکران توافق نظری وجود ندارد، بنابراین در ارائه تعریفی از خشونت به مشکل برمی‌خوریم. با این همه می‌توان گفت «خشونت» در لغت به معنی درشتی، تندی کردن، ضد لینت و نرمی، خشم، غضب و... است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۵۹۳). در یک نگاه اولیه و بسیط خشونت عبارت است از: «هرگونه تهاجم فیزیکی علیه هستی انسان که با انگیزه آسیب، رنج و یا لطمه زدن همراه باشد» (نراقی، ۱۳۷۸: ۱۷). در تعریف جامعه‌شناسان ایرانی، «خشونت رفتاری است که با هدف آسیب رساندن به دیگری سر می‌زند و دامنه آن از تحقیر و توهین، تجاوز و ضرب و جرح تا تخریب اموال و دارایی و قتل (یعنی آسیب رساندن جسمانی یا روانی به فرد دیگر) گسترده است. در نظام قضایی و انتظامی ایران، خشونت شامل قتل عمد، ضرب و جرح و تخریب می‌شود» (صدیق سروستانی، ۱۳۸۷: ۱۱۳، آزادارمکی و بهار، ۱۳۷۷: ۷۶-۷۷).

در نگاهی دقیق‌تر می‌توان تعابیر مفهوم‌پردازی شده از خشونت را دسته‌بندی و معرفی کرد. برخی رویکردها خشونت را به استفاده از زور (نویمان، ۱۳۹۸: ۷۹) و یا سوء استفاده از قدرت (الهام، ۱۳۷۹: ۳۳) معرفی می‌کنند. در تعریف دیگر، خشونت به هر حمله غیرقانونی به آزادی‌هایی که جامعه رسماً یا ضمناً برای افراد خود قائل گردیده، تعبیر می‌شود (مصفا، طارم سری و عبدالرحمن عالم، ۱۳۶۶: ۱۹۶-۱۹۷). در تعریف سوم، خشونت، کاربرد نیروی فیزیکی و یا تهدید ناشی از کاربرد نیروی فیزیکی است که می‌تواند لطافات جسمی، معنوی، بر شخص یا اشخاص بگذارد (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹: ۶۹). در تعاریف خشونت به جنبه اجتماعی آن نیز توجه شده است، چنانکه خشونت را از جنبه اجتماعی، به نابردباری مذهبی، دگرناپذیری فکری<sup>۱</sup> و یا استفاده از زور و قدرت به شیوه‌ای مخرب به وسیله نهادها یا هویت اجتماعی در راستای تحصیل غایات مورد نظر این نهادها تعریف می‌کنند (حنایی کاشانی، ۱۳۷۷: ۱۲۳).

به دلیل اینکه در میانه این پژوهش از چند متفکر در حوزه اندیشه سیاسی کمک گرفته شده و این افراد مهم‌ترین شخصیت‌ها در مطالعه فلسفی خشونت هستند، بنابراین در تعریف خشونت به نگاه‌های آنان بسنده می‌شود. هانا آرنت درباره خشونت می‌گوید: «اگر به بحث‌هایی که درباره خشونت انجام یافته است، نگاه کنیم، به زودی متوجه می‌شویم که در میان صاحبان نظریه‌های سیاسی، اعم از چپ یا راست، اجماعی وجود دارد مبنی بر اینکه خشونت چیزی نیست به جز واضح‌ترین جلوه قدرت (آرنت، ۱۳۹۸: ۵۷). اما او مدعی است که اگر قدرت سیاسی به درستی فهمیده شود، از خشونت سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از عمل هماهنگ افراد سرچشمه می‌گیرد (لسناف، ۱۳۸۵: ۱۰۸). بنابراین در تمایز میان خشونت و قدرت باید گفت که قدرت همیشه نیاز دارد به شمار هر چه بیشتری از آدمیان متکی باشد، در حالی که خشونت می‌تواند تا حدودی از آن درگذرد، زیرا برای تحمیل خود می‌تواند متوسل به ابزارهایی شود (هلن، ۱۳۹۱: ۲۱۱).

ماکس وبر شخصیت دیگری است که در تعریف نسبت قدرت و خشونت باید به او اشاره کرد. او معتقد است که «ابزار اصلی سیاست خشونت است» (وبر، ۱۳۹۲: ۱۴۱). و «هیچ سیاست‌مداری نیست که از خشونت استفاده نکند» (همان، ۱۴۵) با این حال به عقیده وبر، این تنها دولت است که حق استفاده مشروع از خشونت را دارد. علاوه بر وبر، خشونت محل توجه جامعه‌شناسان دیگر نیز بوده است، برای نمونه:

چهار نظریه جهانی در مورد ماهیت تضاد، چگونگی کارکرد خشونت، چیستی انقلاب و چگونگی ایجاد ارتباط انسان با انسان در زمینه‌های اجتماعی در هر جامعه‌ای تبدیل شده‌اند. «نظریه اول عبارت است از خشونت نمادین<sup>۲</sup> که پیر بوردیو<sup>۳</sup> آن را وارد علوم اجتماعی می‌کند، نظریه دوم عبارت است از نگرش به خشونت به‌مثابه کشمکش در میان کنشگران اجتماعی که آلن تورن<sup>۴</sup> پایه‌گذار آن است. نظریه سوم عبارت است از تبدیل خشونت

<sup>۱</sup> Intellectual Intolerance

<sup>۲</sup> Symbolic Violence

<sup>۳</sup> Pierre Bourdieu

<sup>۴</sup> Alain Touraine

از مسأله فیزیکی به مسأله سازمان‌های اجتماعی، نظریه چهارم عبارت است از فردگرایی روش‌شناسی که جامعه‌شناس بزرگ ریمون بودن<sup>۱</sup> آن را به کار گرفته است» (باخوان، ۱۴۰۰: ۳۶).

## روش تحقیق

این مقاله از روش‌شناسی تطبیقی برای تحلیل و مقایسه دیدگاه‌های فرانتس فانون و گایاتری اسپیواک در زمینه خشونت استفاده می‌کند. «روش تطبیقی یکی از اصلی‌ترین روش‌ها در حوزه علوم اجتماعی، به ویژه در جامعه‌شناسی تطبیقی و تاریخی است» (غفاری، ۱۳۸۸: ۷۶) روش پژوهش تطبیقی در علوم اجتماعی به تحلیل و مقایسه نظام‌مند مفاهیم، نظریات یا پدیده‌ها در بافت‌های متفاوت می‌پردازد (c.f. Smelser: 2003: 645). در این مطالعه، رویکرد فانون و اسپیواک به خشونت به عنوان دو متفکر برجسته پسااستعماری در مرکز توجه قرار گرفته است. همچنین برای مقایسه و تحلیل نظرات این متفکر از دیدگاه کارل اشمیت درباره خشونت استفاده می‌شود. همچنین باید گفت که در این پژوهش از روش کیفی تحلیل اسنادی و کتاب‌خانه‌ای و با رجوع به منابع اصلی از دو متفکر مذکور و منابع پیرامونی که درباره موضوع خشونت و اندیشه‌های آنان موجود است، استفاده خواهد شد. «روش پژوهش اسنادی هم به منزله روشی تام و هم تکنیکی برای تقویت سایر روش‌های کیفی در پژوهش‌های علوم اجتماعی مورد توجه بوده است. در این روش، پژوهشگر داده‌های خود را درباره کنشگران، وقایع و پدیده‌های اجتماعی، از بین منابع و اسناد جمع‌آوری می‌کند» (صادقی فسایی و عرفان‌منش، ۱۳۹۴: ۶۳).

منابع اصلی مورد استفاده در این پژوهش شامل کتاب‌ها و مقالات اصلی فانون و اسپیواک، همراه با نقدها و تفسیرهایی از نظریات آن‌ها توسط متفکران برجسته حوزه مطالعات خشونت مانند نقدهای کارل اشمیت، والتر بنیامین<sup>۲</sup> و هانا آرنه است. همچنین منابعی که به بررسی تأثیرات سیاسی و فلسفی فانون و اسپیواک در حوزه مطالعات پسااستعماری پرداخته‌اند، به عنوان مواد ثانویه مورد تحلیل قرار می‌گیرند. این پژوهش چهار گام اصلی را در جهت رسیدن به پاسخ به سؤال و مسأله اصلی طی می‌کند:

۱. **جمع‌آوری داده‌ها:** داده‌های اصلی این پژوهش از آثار منتشرشده فانون و اسپیواک و همچنین منابع و آثاری است که به صورت مستقیم درباره دیدگاه‌های فلسفی، سیاسی و اجتماعی مربوط به خشونت است.
۲. **تحلیل داده‌ها:** داده‌های به دست آمده از منابع اصلی و ثانویه مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند. هدف از این تحلیل، کشف مضامین کلیدی در دیدگاه‌های فانون و اسپیواک نسبت به خشونت، بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها و همچنین تطبیق این دیدگاه‌ها با چارچوب نظری کارل اشمیت به عنوان میانجی مقایسه است.
۳. **مقایسه تطبیقی:** در این گام دیدگاه‌های فانون و اسپیواک درباره خشونت با یکدیگر مقایسه شده و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن‌ها در زمینه‌هایی مانند منطق استعمار، راهبردهای رهایی‌بخش و مواجهه با خشونت به میانجی‌گری دیدگاه کارل اشمیت بررسی می‌شود.
۴. **تفسیر نتایج:** نتایج به دست آمده از تحلیل و تفسیر، در قالب استدلال‌های نظری تدوین می‌شود. هدف از این تفسیر، نشان دادن رابطه میان خشونت و قدرت در اندیشه فانون و اسپیواک و همچنین ارائه پیشنهادهایی برای درک بهتر خشونت در مطالعات و پژوهش‌های پسااستعماری است.

## فرانتس فانون و خشونت

### مقدمه‌ای بر مفهوم خشونت در آثار فانون

فرانتس فانون در ۲۰ ژوئیه سال ۱۹۲۵ متولد شد. او اصالتاً اهل مارتینیک بود و در کسوت روان‌پزشک، نویسنده و فعال انقلابی فعالیت می‌کرد. وی یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های مطالعات پسااستعماری است و برخی از آثارش الهام‌بخش جریان‌های انقلابی

<sup>۱</sup> Raymond Boudon

<sup>۲</sup> Walter Benjamin

در آفریقا و سایر کشورهای تحت سلطه استعمار بود. از مهم‌ترین آثار وی می‌توان به پوست سیاه<sup>۱</sup>، صورتک‌های سفید؛ استعمار میرا<sup>۲</sup>، دوزخیان روی زمین<sup>۳</sup>، انقلاب آفریقا، سال پنجم الجزایر و واپسین دم استعمار اشاره کرد. قانون در زندگی خود به صورت مستقیم با استعمار و خشونت‌های آن مواجه بود. قانون در توجه خود به استعمار و راه‌های رهایی از آن، بر ضرورت خشونت در روند استعماری تأکید داشت. از نظر قانون استعماری عبارت است از:

«جانشین شدن یک نوع از بشر به جای نوعی دیگر است. این جانشینی دارای مرحله انتقالی نیست بلکه مطلق، کامل و همه‌جانبه است. آزادی، تجدید حیات ملی، احیای دوباره عنوان ملت به مردم استعمارزده، مشترک‌المنافع و هر عنوان تازه و یا متداول دیگر، از هر قبیل که باشد و فرمول‌های جدید که ارائه شوند، استعماری همیشگی پدیده‌های خشونت‌بار بوده است. استعماری مرد نو، زبان و انسانیت می‌سازد و در نتیجه به زندگی حرکتی طبیعی می‌دهد. اما این آفرینش مدیون هیچ نیروی ماوراءطبیعی نیست. «چیز» استعمارزده در فرایند و جریانی که خود را آزاد می‌کند، انسان می‌شود. بنابراین استعماری یعنی طرد کامل وضعیت استعماری» (قانون، ۱۳۶۱: ۴۶-۴۷).

### خشونت به منزله ابزاری برای آزادی

قانون معتقد است برای بازیابی فرهنگ ملی نو و رفع سده‌ها از خودبیگانگی روحی و فرهنگی، باید شورش خشونت‌بار توسط مستعمرات گذشته صورت پذیرد. او می‌پذیرد که مبارزه برای آزادی ملی نمی‌تواند به سادگی فرهنگ ملی پیش از امپریالیسم و استعمار را بازگرداند اما ارزش مبارزه در این است که راه را برای ایجاد آگاهی ملی که به هر حال در امتداد سنت دیرین است، آماده سازد (مومسن، ۱۳۶۳: ۱۴۵-۱۴۶).

قانون نسبت به مبارزه با استعمار به عنوان یکی از راه‌های اصلی استعماری و پیامدهای آن تأکید می‌کند:

ما بارها گفته‌ایم که نباید امیدوار بود دولتی استعمارگر در رویه خود انعطاف و نرمش نشان دهد. توسل به هیچ نوع دیپلماسی یا نبوغ سیاسی، با مهارت و زبردستی نمی‌تواند به نابودی استعمار منجر شود. استعمار قادر نیست منکر عملیات خود شود و تنها راه مبارزه این است که نیروها با یکدیگر متحد شوند و آن را نابود سازند (قانون، ۱۳۵۱: ۱۴۱).

### هویت‌سازی خشونت در استعماری

نزد قانون با انقلاب و اعمال خشونت نسبت به استعمارگر باید او را حذف کرد و به جای آن نوعی از هویت بومی سیاسی را مستقر کرد، به همین خاطر در تعبیر شهید مطهری، خشونت همزاد ایده هویت ملی است و از این رهگذر، تنها منازعه و پیروزی نهایی می‌توانست موجبات ابداع ارزش‌های جدید را فراهم سازد (مطهری، ۱۳۹۴: ۲۷).

در تحلیل قانون از خشونت اثرات روانی و جسمانی نیز دیده می‌شود. قانون درباره‌ی شکنجه که «نیازی اساسی در جهان استعمار» بود، نوشته است. به دلیل خشونت که پلیس ملزم به اعمال آن بر الجزایری‌ها بود، قانون اشاره می‌کند که از ابتدای سال ۱۹۵۶ «موارد جنون در میان مأموران پلیس رایج شد». او به تفصیل علائم و اثرات این جنون را بیان می‌کند که شامل «تهدید به کشتن همسرانشان، وارد کردن آسیب‌های شدید به فرزندان، خودکشی، و درگیری فیزیکی با همکاران» بود (Fanon, 1964). در این تحلیل می‌بینیم که آثار روانی خشونت استعماری هم بر استعمارگر و هم بر استعمارزده ظاهر می‌گردد. اسپواک در معرفی زندگی و عملکرد قانون در مقام یک پزشک که با استعمار مواجه شده است، می‌گوید: «او به جای توجیه خشونت، بر درمان اثرات آن تمرکز داشت» (Spivak, 2014).

<sup>1</sup> Black Skin, White Masks

<sup>2</sup> A Dying Colonialism

<sup>3</sup> The Wretched of the Earth

## خشونت و واکنش‌های فرهنگی

با این حال در نگاه فانون، خشونت مورد نقادی جدی متفکران متعددی نیز قرار گرفته است. برای مثال احسان شریعتی با ارجاع نقل قول مشهور «وقتی یک استعمار زده یک استعمارگر را می‌کشد در آن واحد دو نفر آزاد می‌شوند: یکی استعمار زده و یکی استعمارگر!» نگاه فانون را مذمت می‌کند (شریعتی، ۱۳۹۳). در مقابل لوئیس گوردن در پاسخ به این پرسش که کدام جنبه اندیشه فانون بدتر از همه تفسیر یا فهمیده شده، پاسخ می‌دهد:

اکثر اندیشه‌های او را بد فهمیده‌اند، اما دو جنبه مورد بدترین بدفهمی قرار گرفته، تأملات وی درباره خشونت، و تلقی بسیاری از منتقدین از ایده‌های وی درباره روابط بین‌انژادی. در مورد اولی، خیلی‌ها نتوانستند بفهمند که فانون از خشونت متنفر بود. نگاه او این بود که نمی‌توان بدون درگیر شدن با خشونت، به کاستن یا برچیدن آن تلاش کرد. وضعیت [در زمانه فانون] تراژیک بود: اگر درباره خشونت کاری انجام ندهی، به ماندگاری‌اش کمک کرده‌ای» (گوردن، ۱۳۹۵).

## نقد دیدگاه فانون درباره خشونت

اندیشه اجتماعی و سیاسی فانون توسط برخی از اندیشمندان مورد نقد و بررسی قرار گرفته است و هانا آرنت یکی از کسانی است که نسبت به افکار و دیدگاه‌های فانون ملاحظات انتقادی داشته است. آرنت در اثر کلاسیک و مشهور خود یعنی «خشونت و اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب» به اندیشه فانون هجوم می‌برد. او در ابتدا به سارتر طعنه می‌زند که بر کتاب دوزخیان زمین فانون مقدمه نوشته است و در توصیه به خشونت از سورل و فانون نیز رادیکال‌تر شده است. از نظر او تنها روستائیان الجزایری هستند که به این نتیجه رسیده‌اند فقط خشونت مؤثر است و جز آنان کسی خشونت را ستایش نمی‌کند (آرنت، ۱۳۹۴: ۳۳-۳۰). آرنت از اینکه جنبش‌های اجتماعی تحت تأثیر اندیشه‌های خشونت‌آمیز فانون، گلیه می‌کند و مشکل فانون را به ایدئولوژی مارکسیستی او گره می‌زند. فانون معتقد بود که فرهنگ بومی در آفریقا باید ایدئولوژیک شود، اما آرنت معتقد است که همین اندیشه و هم‌چنین جهان سوم خودش یک ایدئولوژی است و باید از آن پرهیز شود (همان: ۴۳-۴۱). آرنت در نقد فانون او را متهم به اخلاق‌گریزی می‌کند و او نیز مانند سورل و سارتر و مارکس با بورژوازی دشمن است (همان: ۹۹).

با اینکه آرنت نقدها و طعنه‌های مهمی را از اردوگاه لیبرالیسم و سرمایه‌داری در حق فانون بیان می‌کند، اما مسأله فانون کماکان پابرجاست. یعنی هنوز هم خشونت نژادی و وحشت روزمره برای سیاهان در دنیای امروز قابل طرح است و این موقعیت اندیشه‌های فانون را بار دیگر فراخوان می‌دهد. با استعانت از دیدگاه جورج یانسی شاید بتوان ادعا کرد که پیش و بیش از اینکه فرانتس فانون خشونت را توصیه کند، این «جهانی بودن است که خشونت و انسان‌زدایی را عادی می‌سازد» (یانسی، ۱۳۹۶: ۴۲) حتی ریچارد برنشتاین نیز از این موضع فراتر می‌رود و برای فرانتس فانون شأن بر ملاکننده خشونت استعمار را قائل می‌شود:

بسیاری از مردمان دوزخیان روی زمین فانون را کتابی در تقدیس خشونت انقلابی می‌انگارند، اما به نظر من این خوانش درستی از کتاب نیست. نکته اصلی کتاب، به زعم من، آشکار ساختن بی‌رحمی سببانه خشونت استعمارگرانه‌ای است که جنبش‌های انقلابی با آن‌ها شکل گرفته‌اند. برای قرون متمادی، استعمار راهی «مشروع» برای متمدن ساختن مردم بومی در نظر گرفته می‌شد. امپراطوری‌های استعماری حتی اگر بر واقعیت رفتار خشونت‌بارشان گردن می‌نهادند، باز هم آن را به منزله راهی برای تحقق قانون و نظم «توجیه می‌کردند». امروزه در نتیجه آثار افرادی هم‌چون فانون و دیگر نویسندگان مطالعات پسااستعماری، پرده از وحشت هولناک خشونت استعماری برافتاده است (برنشتاین، ۱۳۹۶: ۱۱۲).

## پیامدهای خشونت در استعمارزدایی

بنا بر توضیحات فوق می‌توان در این جا با ملاحظات انتقادی بیان شده، چند نکته را ناظر به نگاه فرانتس فانون درباره خشونت به صورت خلاصه بیان کرد:

۱. فانون خشونت را به عنوان یک استراتژی جهت رهایی از استعمار برای مردم بومی حفظ می‌کند.
۲. فانون استعمار را متهم به اعمال خشونت کرده و از اعمال اسفبار استعمارگران پرده‌برداری می‌کند.
۳. ایده فانون درباره خشونت دارای ابهام‌های اساسی است زیرا برخی منتقدان در مواجهه با آن دچار بدفهمی و کژفهمی شده‌اند.
۴. هانا آرنت در مقام یکی از منتقدان فانون، وی را به خشونت‌طلبی، انزجار از بورژوازی و در نتیجه اخلاق‌گریزی متهم می‌کند.
۵. توصیه فانون هنوز هم قابل طرح است، زیرا هم‌چنان خشونت‌های نژادی در قبال سیاهان اعمال می‌شود.

## گایاتری چاکراورتی اسپيواک و خشونت

### مقدمه‌ای بر دیدگاه اسپيواک درباره خشونت

گایاتری چاکراورتی اسپيواک در سال ۱۹۴۲ در بنگال به دنیا آمد. او در رشته ادبیات تطبیقی تحصیل کرده و به عنوان یکی از متخصصان و صاحب‌نظران این رشته به شمار می‌رود. عمده پژوهش‌های وی پیرامون نقد ادبی مارکسیستی، فمینیستی و پسااستعماری است. از مهم‌ترین آثار وی می‌توان به «مرگ یک رشته»<sup>۱</sup>، «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟»<sup>۲</sup>، «نظریه در حاشیه»<sup>۳</sup>، «ترجمه گراماتولوژی ژاک دریدا»<sup>۴</sup> و... اشاره کرد. تجربه زیسته اسپيواک به عنوان یک هندی‌تبار که در جغرافیای استعمارزده زندگی کرده، و همچنین مواجهه او با مضامین و نگرش‌های استعماری و شرق‌هراسانه در ادبیات غربی او را به نقد ادبی پسااستعماری سوق داد و خشونت استعمار یکی از مسائلی بود که وی در اندیشه‌اش به آن توجه کرد.

### خشونت به منزله مکانیسم سرکوب

موضع اسپيواک در قبال خشونت همانند نثر و لحن ادبی او دارای پیچیدگی‌های ظریفی است. او معتقد است که خشونت در بدو امر به این خاطر نمایان می‌شود که برخی انسان‌ها نسبت به بعضی دیگر سلطه پیدا می‌کنند. او می‌گوید: «زمانی که برخی انسان‌ها را مادون بشر ارزش‌گذاری می‌کنند، خشونت به عنوان تنها راه‌حل ظهور می‌یابد» (اسپيواک، ۱۳۹۶: ۷۱). در نظر اسپيواک، هنگامی که به فرودستان و بومی‌ها از سوی نیروهای متفاوت سلطه اعمال می‌شود، آنان نیز تنها خشونت را در برابر خود می‌بینند و خود نیز به خشونت روی می‌آورند. به همین دلیل برای بومیان خشونت یک گزینه همیشگی است. او معتقد است: «سرکوب‌شدگان نیز تنها با یک امکان برای هویت خویش رو به رو هستند که خود امری خشونت‌آمیز است. این روند به سیاست سرکوب‌شدگان بدل می‌شود و قوای فکری آن‌ها را به خود معطوف می‌سازد» (همان: ۷۲).

### گونه‌های خشونت در دیدگاه اسپيواک

اسپيواک که در صورت‌بندی از خشونت قائل به دو نوع خشونت معقول و نامعقول<sup>۵</sup> است، اشاره می‌کند:

هنگام مواجهه با خشونتی که نامعقول محسوب می‌شود، گروه‌های غالب واکنش‌های خشونت‌آمیز را شروانه تفسیر می‌کنند و می‌گویند بله! این آدم‌ها همین‌طور هستند و نه تنها ارزش بشری کمتری دارند، بلکه ذاتاً شرور و جنایت‌کارند. آن‌ها کیشی دارند که باعث تمایل به قتل و کشتار می‌شود. در عین حال خشونت دولتی، که بسیاری معقول تلقی‌اش می‌کنند، روی هم رفته، بسیار هراسناک‌تر است. در چنین خشونت‌های استدلال می‌شود که

<sup>1</sup> Death of a Discipline

<sup>2</sup> Can the Subaltern Speak?

<sup>3</sup> Theory in the Margins

<sup>4</sup> Jacques Derrida

<sup>5</sup> Reasonable and Unreasonable Violence

اگر فردی نوع خاصی از لباس را پوشیده یا به زمینه خاصی تعلق داشته باشد، می‌توان او را قانوناً به قتل رساند. چنین خشونت‌های هراس‌انگیزتر است، زیرا پیوسته توسط قدرت توجیه می‌شود (همان: ۷۲).

در این مقایسه، در نوع اعمال خشونت از سوی دولت و قدرت مشروع، و گروه‌های شرور و غیرمشروع تفاوت وجود ندارد، و اتفاقاً چون نیروهای دولتی، اعمال خشونت خود را قانونی اعلام می‌کنند، باید بیشتر محل نقد و توجه قرار بگیرد. اسپيوک در عین حال برای زیستن در جهان خشونت‌خیز به راه‌حلی ایجابی که غیرخشونت‌آمیز باشد، می‌اندیشد. او توصیه می‌کند: «این مقاومتی بدون خونریزی است و باید آن را آموخت. ما باید دانشی را مرتبط با این نظام‌های ظاهراً انتزاعی تولید کنیم تا بتوانیم خشونت اجتماعی سرمایه‌داری مقررات‌زده<sup>۱</sup> را به چالش بکشیم» (همان: ۷۴). واضح است که اشاره اسپيوک به خشونت‌های قانونی دولت‌های نولیبرال است و در برابر اعمال خشونت این سرمایه‌داری خشن، نوعی از نظام دانشی پسااستعماری<sup>۲</sup> با ویژگی نقادانه را پیشنهاد می‌کند.

### نقد‌های اسپيوک به قانون

اسپيوک برای قانون به خاطر ایده‌های انقلابی احترام قائل است، اما آثار قانون را به دلیل محدودیت‌هایش در قبال زنان و جنسیت مورد انتقاد قرار می‌دهد، تا جایی که مدعی است:

نقد من تنها به قانون محدود نمی‌شود. در واقع، او نیز به مانند همه مردانی است که درباره منازعات انقلابی سخن گفته‌اند. نبرد فمینیستی را می‌توان از آن‌ها آموخت. با این حال او در اثر خویش استعمار میرا، به راستی از درون کوشیده است تا موقعیت زنان را با پرسش از ساختارهای مردسالار حاکم درک کند (همان: ۷۶).

نقد اسپيوک به قانون ناظر به این نکته است که خشونت استعماری در قبال زنان را به صورت بسنده توضیح نمی‌دهد و راه‌حل انقلابی‌اش نیز تا حدودی مردانه است، اگرچه با رعایت انصاف برخی از تلاش‌های قانون در این زمینه را یادآوری می‌کند.

### تخریب سازنده به منزله نقد اجتماعی

استراتژی اسپيوک در برابر خشونت، در مفهومی به نام تخریب سازنده<sup>۳</sup> معرفی می‌شود. اسپيوک خشونت را با تخریب سازنده تبدیل به ابزاری برای نقد اجتماعی و ادبی می‌کند؛ او توضیح می‌دهد:

من از اصطلاح تخریب سازنده برای افزودن تفسیری به معنای معمول تخریب استفاده کرده‌ام: نابود ساختن عمدی از درون. تخریب سازنده نابودی صرف نیست، ایده اصلی آن است که به گفتار مورد انتقاد به تمامی وارد شویم و بتوانیم آن را از درون معکوس سازیم. تنها راه واقعی و مؤثر برای این‌گونه تخریب آن است که از نزدیک با آن کار کنید (همان: ۷۷).

به نظر می‌رسد استراتژی تخریب سازنده در قبال خشونت، الهام گرفته از رویکرد واسازی (برساخت‌زدایی) دریدا است و نام تناقض‌آمیز آن یعنی تخریب سازنده، یادآور استعاره نیچه از جهان مدرن در مقاله فواید و مضار تاریخ است، یعنی ساختمانی که در همان لحظه که ساخته می‌شود، در حال تخریب شدن نیز باشد.

<sup>۱</sup> Deregulated Capitalist Social Violence

<sup>۲</sup> Postcolonial Epistemic System

<sup>۳</sup> Constructive Destruction

## فروردستی و خشونت

یکی از گروه‌های مورد خشونت قرار گرفته که اسپيوک به آن توجه زیادی داشته، زنان زیرطبقه است. او رویکردها و روش‌های موجود در مطالعات فروردستان<sup>۱</sup> را نقد می‌کند، زیرا آن‌ها تحت تأثیر الگوهای غربی خودآگاهی طبقاتی و فاعلیت می‌داند. او در نقد دلوز و فوکو مدعی است که روشنفکر مد نظر آنان گروه فروردستان را نادیده می‌گیرد و فروردست ناپیدا می‌شود. او در این ناپیدایی نوعی «خشونت معرفتی»<sup>۲</sup> را تشخیص می‌دهد که فروردست را به مثابه «دیگری» می‌سازد. (اسپیواک، ۱۳۹۷: ۲۶)

پرسش اسپيوک این است که آیا فروردست در شرایطی که خشونت معرفتی نیز بر او اعمال می‌شود، قادر به سخن گفتن است؟ او معتقد است که در فضای هژمونیک امپریالیستی، جهان سوم به مثابه دیگری فرض می‌شود. از نظر اسپيوک جهان سوم در این رابطه همچنان در جایگاه فروردست تثبیت می‌شود، در شرایطی که رابطه قدرت و سلطه خود را در پس پرده خشونت معرفتی پنهان کرده‌اند (همان: ۶۰).

نگرش اسپيوک به فروردستی به منزله طبقه شامل یک گروه هم‌سطح و یکسان نیست، بلکه او با در نظر گرفتن مفهوم «زیرطبقه»<sup>۳</sup> این انگاره را به پیش می‌کشد که نه تنها فروردستی یک طبقه نیست، بلکه باید سطوح مختلفی از ذهنیت‌ها را شناسایی کرد. زیرطبقه به افرادی و گروه‌هایی اشاره دارد که در ساختارهای اجتماعی قدرت شناخته نشده و صدایشان شنیده نمی‌شود. اسپيوک زیرطبقه را به عنوان گروه‌های اجتماعی تعریف می‌کند که «دسترسی به حرکت اجتماعی، صدا و نمایندگی در ساختارهای اجتماعی ندارند و از «خطوط حرکت» در جامعه قطع شده‌اند. این حاشیه‌نشینی آن‌ها را بیرون از نخبگان قرار می‌دهد و مانع از مشارکت آن‌ها در «ساختارهای انتزاعی دولت» می‌شود (Spivak, Landry & McLean, 1996:288-289). اسپيوک دیدگاه گرامشی درباره‌ی استقلال زیرطبقه را نقد می‌کند. «دلیل این مخالفت، دیدگاه او مبنی بر این است که این خودمختاری به همگن‌سازی گروه فروردست و هویت ذهنی افراد آن می‌انجامد. انتقاد دوم اسپيوک به گروه مطالعات فروردست این است که به باور او، هیچ روش‌شناسی، حتی جامع‌ترین روش مارکسیستی، نمی‌تواند از نوعی ذات‌گرایی در تلاش برای تعریف اینکه چه کسی یا چه چیزی می‌تواند جزو گروه فروردست باشد، پرهیز کند» (Louai, 2012: 6-7).

## خشونت در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی

اسپیواک در جهان سوم تنها به خشونت معرفتی و خشونت سخت اشاره نمی‌کند، بلکه او با توجه به موقعیت هند و وضعیت تنازع ادیان در این کشور نیز آگاه است، بنابراین نظری نیز به خشونت مذهبی دارد. او در این باره می‌گوید:

«بی‌تردید من به هر شکل ممکن از قوانین سکولار حمایت می‌کنم. من کاملاً مخالف حکومت دینی‌ام. اما می‌توانم بفهمم که در بافتی بزرگ‌تر، سکولاریسم در مستعمره‌های سابق، موقعیتی وابسته به طبقه است و موقعیتی اخلاقی نیست. سکولاریسم در مقابل انگیزه‌های خشونت مذهبی، یا هر چیزی که بنیادگرایی خوانده می‌شود، ابزار کاملاً قدرتمندی نیست. به همین ترتیب در مورد بسط یا استعمارزدایی آثار اصیل در نهادهای آمریکا، من بیشتر در پی سازش دادن ضدیت‌ام تا این‌که بینم برنامه‌ام چیست. این واقعاً در این‌جا روز به روز بیشتر در مورد من جواب می‌دهد» (اسپیواک، ۱۳۹۸: ۱۰۳-۱۰۲).

اسپیواک صراحتاً می‌گوید در مقابل خشونت مذهبی و خشونت منتج از بنیادگرایی دینی، طرفدار سکولاریسم است اما در عین حال معتقد است که سکولاریسم را نیز لزوماً پاسخ کافی و راه‌حل نیست و ظاهراً در این باره راه‌حل و برنامه‌ای ندارد، جز اینکه با خشونت مذهبی مخالفت کند.

<sup>۱</sup> Subaltern Studies

<sup>۲</sup> Epistemic Violence

<sup>۳</sup> Subaltern

## تفسیر اسپيوک از خشونت

بنا بر توضیحات فوق می‌توان مواضع اسپيوک درباره خشونت را در گزاره‌های ذیل به صورت خلاصه بیان کرد:

۱. خشونت به عنوان یک ابزار و یک امکان برای سرکوب‌شدگان بومی در برابر استعمارگران به کار می‌رود.
۲. خشونت معقول (خشونت اعمال شده از سوی قدرت مشروع) خطرناک‌تر از خشونت نامعقول (خشونت اعمال شده از سوی قدرت نامشروع) است.
۳. در برابر خشونت دولت نولیبرال می‌بایست قسمی از نظام دانشی را تأسیس کرد و از ابزارهای معرفتی غیرخشونت‌آمیز توسل جست.
۴. استراتژی اسپيوک در قبال خشونت، تخریب سازنده است و از دل قدرت اقدام به واسازی (برساخت‌زدایی) می‌کند.
۵. مطالعات فرودستان، موضوع پژوهشی خود را تبدیل به دیگری می‌کنند و به نوعی خشونت معرفتی را به آنان اعمال می‌کنند.
۶. اسپيوک در برابر خشونت مذهبی از قوانین و دولت سکولار حمایت می‌کند.

## مقایسه دیدگاه فانون و اسپيوک به میانجی فلسفه سیاسی

هنگامی که درباره خشونت صحبت می‌شود، این معنا به ذهن تبادر پیدا می‌کند که خشونت امری منفی و مذموم است و باید صراحتاً با آن مخالفت کرد و تنها کسانی با خشونت موافق هستند که به تروریسم، آپارتایدیسم، فاشیسم و... تعلق دارند. با این حال این تصویرسازی خشونت به شدت غیرواقع است. اگر توانایی اعمال خشونت سازمان‌یافته مانند اجازه کشتن و تعدی به بدن جسمانی وجود نداشته باشد، عملاً هیچ قانون و دولتی پایدار نخواهند ماند. دولت‌ها نیز برای حفظ امنیت و اقتدار خود اقدام به انحصاری کردن خشونت می‌کنند و از این طریق قانون و بقای خود را ضمانت می‌بخشند. بیونگ چول هال فیلسوف کره‌ای با برداشت خود از نگاه اشمیت می‌گوید: «امکان واقعی خشونت ماهیت امر سیاسی است» (هان، ۱۴۰۰: ۳۱). اسلاوی ژیزک<sup>۱</sup> تصمیم‌گیری اشمیتی را به عنوان «یک کنش خشونت‌آمیز و عمیق که تنها بر خودش استوار است» در نظر می‌گیرد و تأکید می‌کند که این تصمیم «برای یک نظم مشخص نیست، بلکه در درجه اول برای اصل فرمال نظم به خودی خود است.» بنابراین، از دید ژیزک، محتوای نظم حاصل، دل‌خواهی و تصادفی است و محافظه‌کاری اشمیت بر پایه از بین بردن ارزش‌ها و مقامات سنتی بنا شده است (Žižek, 1999: 18).

نگرش کارل اشمیت در توصیف امر سیاسی در توضیح مقایسه دیدگاه فانون و اسپيوک و نقد نظر آنان در این جا به کار می‌رود. اگر از منظر اشمیت بخواهیم نگاه کنیم، برای بقای دولت، میل به خشونت همیشه وجود دارد، اما در اعمال همیشه دو شرط وجود دارد: تصرف ارضی و اشغال نظامی. اتفاقاً در این شرط اول است که استعمار به شکل کلاسیک و معمول آن رخ می‌دهد. دولت برای بقای خود، زمین بومیان را اشغال می‌کند و این تصرف نیز به واسطه نیروی نظامی و قهریه میسر می‌شود. در این جا نقد بنیامین به اشمیت نیز قابل توجه است، یعنی دولت پیش از تأسیس از خشونت بهره می‌برد تا قانون را تأسیس کند و بنیامین از آن به خشونت برساننده<sup>۲</sup> قانون یاد می‌کند، و دولت پس از تأسیس قانون بار دیگر از خشونت استفاده می‌کند تا بقای خود را تضمین کند و بنیامین از آن نیز به خشونت حافظ قانون<sup>۳</sup> تعبیر می‌کند. از دو شرط اعمال خشونت که اشمیت ذکر می‌کرد، میشل فوکو شرط سوم را نیز به آن افزود و آن نظارت بر بدن‌ها، سامان‌دهی جمعیت و بهره‌گیری از زیست‌سیاست<sup>۴</sup> بود. باید در همین جا یادآوری کرد که استعمار صرفاً اشغال زمین به وسیله نیروی نظامی نبود و اتفاقاً در مسائل زیستی و محیطی بومیان مداخله می‌کند. نوع برخورد دولت‌های اشغال‌گر با بومیان در ایده امر سیاسی اشمیتی<sup>۵</sup> قابل فهم است: چون بومیان تبعه هیچ دولتی (به معنای دولت مدرن) نیستند، این دولت‌ها آن‌ها را انسان حساب نمی‌کنند و در زندگی‌شان دخالت و تصرف می‌کنند، تا بومیان را انسان کنند. لازم به یادآوری است که فرانتس فانون نیز کارویژه اصلی استعمار را انسان‌زدایی از بومیان می‌دانست. در

<sup>۱</sup> Slavoj Žižek

<sup>۲</sup> Law-Making Violence

<sup>۳</sup> Law-Preserving

<sup>۴</sup> Biopolitics

<sup>۵</sup> Schmittian Political

برابر این مبارزه هویتی، فانون خشونت را پیشنهاد می‌دهد، این جا نیز باید نگاه هان را یادآوری کرد: «سیاست خشونت اشمیت، سیاست هویت است» (هان، ۱۴۰۰: ۳۴) برای نگه‌داری از هویت بومیان، فانون به خشونت متوسل می‌شود، زیرا استعمارگر نیز خشونت را تبدیل به پروژه‌ای هویتی کرده است.

با این حال این خشونتی که توسط دولت استعمارگر در برابر بومیان به کار می‌رود، هدف نیست، بلکه وسیله است و اتفاقاً خشونت ناب است. جورجو آگامبن با الهام از ایده والتر بنیامین می‌گوید: «خشونت ناب خشونت است که رابطه‌اش با هدف از نوع رابطه وسایل با اهداف نیست، بلکه خود را در رابطه با وسیله بودن خویش برپا نگه می‌دارد» (آگامبن، ۱۳۹۲: ۱۶۸). اما بنیامین معتقد است که نقد خشونت به منزله وسیله کافی نیست، بلکه هدف را نیز باید مورد پرسش قرار داد. بنیامین می‌گوید:

«اهداف عادلانه می‌توانند از طریق وسایل موجه به دست آیند، و وسایل موجه می‌توانند در جهت اهداف عادلانه به کار روند. قانون طبیعی می‌کوشد از طریق عادلانه بودن اهداف، وسایل را توجیه کند، قانون ایجابی می‌کوشد از طریق موجه بودن وسایل، عادلانه بودن اهداف را تضمین کند» (بنیامین، ۱۳۹۲: ۱۷۷).

هم‌گرایی هدف و وسیله در خشونت، تنها مورد توجه بنیامین نیست. هانا آرنست نیز به این مورد اشاره می‌کند:

حاکم بر هر عمل خشونت‌آمیز، مقوله وسیله و غایت است. بزرگ‌ترین ویژگی این مقوله در زمینه احوال و امور بشر همواره این بوده است که وسیله بر غایت فائق آمده است، حال آن‌که وسیله فقط به خاطر رسیدن به غایت لزوم پیدا می‌کند و باید در سایه آن توجیه شود. چون غایت اعمال آدمی، به تفکیک از محصول غایی صنعت، هرگز به درستی قابل پیش‌بینی نیست، بنابراین وسایلی که برای رسیدن به هدف‌های سیاسی به کار می‌روند، اغلب بیش از خود آن هدف‌ها با آینده ارتباط پیدا می‌کنند (آرنست، ۱۳۹۸: ۱۸).

آرنست نیز تصریح می‌کند که در تأمل درباره خشونت، وسیله و هدف هم‌پوشانی دارند و به نوعی ایده بنیامین را به زبانی دیگر تأیید می‌کند. مسأله این است که باید توجیهات استعمار را نقد کرد. استراتژی فانون برای حفظ خشونت در میان بومیان را بنیامین به تعبیری دقیق توضیح می‌دهد: «نوعی خصلت قانون‌ساز یا وضع‌کننده قانون در ذات تمام انواع چنین خشونتی نهفته است» (همان: ۱۸۴). یعنی خشونت ورزیدن در برابر دولت استعمارگر خود نوعی تأسیس قانون جدید است. استعمار با خشونت ورزیدن از قانون خود می‌خواهد صیانت کند و بومیان با خشونت ورزیدن می‌خواهند قانون جدید تأسیس کنند، زیرا از نظر بنیامین خشونت از این دو حالت خارج نیست: «هر خشونت در مقام وسیله یا برساننده قانون است یا حافظ قانون» (همان: ۱۸۹). حال با همین نگاه می‌توان گفت که خشونت استعمارگر رقم می‌زند، خشونت منفی است اما خشونت بومیان علیه استعمارگران به کار می‌برند، خشونت مثبت است. اما فانون در کار روانکاوانه-روان‌پزشکانه خود به سویه دیگر ماجرا التفات ندارد. او به تفصیل پیوست‌های روانی استعمار برای بومیان را توضیح می‌دهند، یعنی به ما می‌گوید که چگونه خشونت استعمارگر باعث اختلالات روانی می‌شود، ولی هنوز به این نکته التفات پیدا نکرده است که خشونت مثبت یا همان خشونت بومیان که خودش توصیه می‌کند، نیز باعث به وجود آمدن اختلالات روانی می‌شود. این مسأله را هان گوشزد می‌کند:

امروزه مردم به شدت نسبت به این مازاد همسانی و افراط در امر مثبت واکنش نشان می‌دهند. واکنش آن‌ها به شکل تخلیه هیجانی روانی است. اصلاً واکنشی ایمن در مقابل امر منفی نیست چون از همسان به صورت افراطی استفاده می‌کند و همین باعث می‌شود سیستم ایمنی فعال نشود. به خاطر همین خشونت امر مثبت مصیبت‌بارتر از خشونت امر منفی است. ایجاد اختلالات عصبی مدام، یعنی ایجاد چیزهایی هم‌چون روان‌فروسی یا افسردگی عارضه‌ای است که نشان از نفی یا رد حاکمیت غالب را دارد. تفاوت بین استعمارگر و استثمارشده از بین می‌رود. فرادست‌ها درست به مانند فرودست‌ها از روان‌فروسی رنج می‌برند. قربانیان نظام هم‌دستان نظام هستند (هان، ۱۴۰۰: ۷۱).

در اعمال خشونت به بومیان، چنان‌که خوانش اشمیتی و بنیامینی مرور شد، توجه به اقتصاد خشونت نیز اهمیت می‌یابد. فانون و مبارزان بومی که علیه استعمار فعالیت می‌کردند، به حفظ خشونت در برابر خشونت استعمارگر آگاه بودند. شاید بتوان گفت که این اقتصاد خشونت است که خشونت استعمارگر را زنده نگه می‌دارد، یعنی مسأله سرمایه را نمی‌توان نادیده گرفت. بیونگ چول هان به این مسأله دقت داشته و می‌گوید: «دقیقاً همین اقتصاد جادویی خشونت است که از هر تفکر منطقی‌ای حذر می‌کند و باعث می‌شود عنادهای خونین تا این حد مخرب باشند. حتی این موضوع مطرح شده بود که انتقام‌جو فقط اعضای گروه مهاجم را نمی‌کشد، بلکه رهگذرانی که سر راهش هستند را هم از بین می‌برد» (هان، ۱۴۰۰: ۱۴). بر اساس این تعبیر می‌توان با یادآوری نگاه فانون و اسپیواک گفت که استعمار بومیان را می‌کشد و به هر طریقی این کار را انجام می‌دهد تا راه خودش را بر کسب جنون‌آمیز سرمایه باز کند.

## نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

بر اساس تحلیل فوق می‌توان گفت که فانون خشونت را به عنوان ابزاری برای رهایی و بازسازی انسانیت در جوامع تحت استعمار تلقی می‌کند. او معتقد است که خشونت استعمار به‌طور مستقیم انسانیت افراد مستعمره را سلب می‌کند و تنها با توسل به خشونت می‌توان این وضعیت را تغییر داد. فانون بر این باور است که خشونت راهی اجتناب‌ناپذیر در فرآیند استعمارزدایی است و بدون آن، بازگشت به انسانیت کامل و احیای هویت بومی غیرممکن است. در این راستا، نظریه‌های فانون به شدت بر تجربه‌های انقلابی و مقاومت فیزیکی متکی است و او خشونت را بخشی از فرآیند بازسازی اجتماعی و فرهنگی جوامع مستعمره می‌داند.

اسپیواک با تفکیک میان خشونت معقول و نامعقول، نگاه متفاوتی به خشونت دارد و بر این باور است که هر دو نوع خشونت، چه از سوی قدرتهای غالب و چه از سوی گروه‌های سرکوب‌شده، غیرانسانی و ناپذیرفتنی هستند. او بر خشونت معرفتی و ساختاری تأکید می‌کند؛ نوعی خشونت که در آن گروه‌های فرودست و تحت‌سلطه، به‌عنوان دیگری به حاشیه رانده می‌شوند و از بیان و سخن گفتن محروم می‌مانند. از دیدگاه اسپیواک، خشونت علیه فرودستان در سطح فیزیکی، معرفتی و فرهنگی اعمال می‌شود و این نوع خشونت به مراتب پیچیده‌تر و خطرناک‌تر است. او به جای توسل به خشونت فیزیکی، بر راهکارهای ایجابی و غیرخشونت‌آمیز برای مقاومت در برابر سلطه نولیبرالی تأکید می‌کند.

یکی از تفاوت‌های عمده این دو نظریه‌پرداز در نوع مواجهه با خشونت، نسبت به دولت‌ها و قدرتهای مسلط است. فانون معتقد است که خشونت دولت‌های استعماری بخشی از ماهیت ذاتی آن‌هاست و تنها راه مقابله با آن، استفاده از خشونت است. در مقابل، اسپیواک تلاش می‌کند تا به جای توسل به خشونت، بر نقد معرفتی<sup>۱</sup> و مبارزه غیرخشونت‌آمیز تأکید کند. از نظر او، خشونت دولتی که به عنوان معقول تلقی می‌شود، بسیار خطرناک‌تر از خشونت‌های آشکار و نامعقول است و باید در برابر آن با آگاهی و مقاومت معرفتی ایستاد.

نقطه اشتراک و تفاهم فانون و اسپیواک نیز بر این قضیه استوار است که هر دو متفکر به نوعی از خشونت به عنوان یک ابزار ساختاری و سیاسی اشاره می‌کنند. کارل اشمیت معتقد است که خشونت در ذات سیاست است و هر قدرتی برای بقا به نوعی از خشونت نیاز دارد. دولت‌ها به‌طور ذاتی از خشونت برای حفظ اقتدار خود استفاده می‌کنند و در این شرایط، خشونت همواره بخشی از قدرت است. استعمار نیز به عنوان یکی از شکل‌های سیاست، واجد این خشونت خواهد بود و هر عمل سیاسی در برابر این شکل از سیاست نیز خشونت‌آمیز خواهد بود. به این ترتیب، استعمار هم در مقام عمل و هم در مقام ابزار از خشونت بهره خواهد برد و لاجرم در برابر این خشونت عریان و ظاهری، کاری جز توسل به خشونت نمی‌توان کرد. پس این استراتژی فانون یعنی توصیه خشونت و حفظ خشونت نه‌تنها مذبوم و خطا نیست، بلکه یک عمل سیاسی منطقی و واقعی است. از سوی دیگر، نقد استعمار در نقد خشونت استعمار معنا دارد. به همین دلیل نیز فانون و اسپیواک هر دو به مکانیسم‌های اعمال خشونت می‌پردازند و شکل‌های اعمال خشونت در استعمار را بر ملا می‌کنند، زیرا خشونت برای استعمار هم هدف و هم ابزار است.

هم‌چنین نقدهایی که تاکنون به فانون روایت شده، و به صورت خاص در دیدگاه‌های انتقادی آرنست شهرت پیدا کرده است، بیش از آنکه معطوف به فانون باشد، یا صورتی ایدئولوژیک مثل مارکسیسم داشته باشد، به دلیل گفتگوی ناتمام آرنست و اشمیت است. اشمیت و وبر ذات سیاست را با زور و خشونت توضیح می‌دهند، اما آرنست نمی‌خواهد این وجه را بپذیرد. به همین دلیل باید گفت نگرش فانون به خشونت استعمار به نگاه اشمیت و وبر قرابت دارد. اسپیواک با توجه به نگاه اشمیت و وبر درباره قدرت و

<sup>۱</sup> Epistemological Critique

خشونت، دوگانه خشونت معقول و نامعقول را معرفی می‌کند و هر دو خشونت را نقد می‌کند. از یک طرف این نگاه را می‌توان تحت تأثیر بنیامین در نقد خشونت دانست، با این تفاوت که بنیامین امکانی الهیاتی را معرفی می‌کند، اما اسپیواک صراحتاً خود را سکولار معرفی می‌کند و فعلاً راه‌حلی ندارد. از سوی دیگر، اسپیواک درکی همانند اشمیت و وبر از سیاست و قدرت ندارد و دیدگاه او به این نتیجه نمی‌انجامد که لاجرم هر دولتی برای حفظ خود و قانون خود از خشونت استفاده خواهد کرد و حتی بومیان نیز اگر بخواهند قانون استعماری موجود را برهم بزنند، یا دولت مستقلاً تأسیس کنند، باید به خشونت متوسل شوند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین وجه افتراق قانون و اسپیواک در مواجهه با خشونت در همین نکته باشد. اگرچه اسپیواک از قانون سکولار و دولت غیرمذهبی حمایت می‌کند، اما همین دولت نیز برای تأسیس و حفظ به خشونت پناه خواهد برد. پس می‌توان گفت که رویکرد قانون به خشونت حداقل چنین تناقضی را برخلاف نگاه اسپیواک ندارد.

در نهایت می‌توان مجموع تفاسیر و توضیحات فوق را در جدول ذیل به صورت خلاصه ارائه نمود:

موضوع	دیدگاه قانون	دیدگاه اسپیواک
نقش خشونت در استعمارزدایی	خشونت را بخشی اساسی از استعمارزدایی می‌داند؛ آن را ابزاری برای بازسازی انسانیت تحت استعمار قلمداد می‌کند.	خشونت را رد می‌کند و به استراتژی‌های غیرخشونت‌آمیز و مبتنی بر دانش تأکید می‌کند.
ماهیت خشونت	خشونت را بخشی ذاتی از استعمار و ضروری برای براندازی آن می‌داند.	میان خشونت معقول (مورد تأیید دولت) و نامعقول تمایز قائل شده و هر دو را نقد می‌کند.
خشونت به عنوان مقاومت	به مقاومت فیزیکی و خشونت انقلابی علیه استعمارگران باور دارد.	به جای خشونت فیزیکی، مقاومت فکری و نقد ساختاری را پیشنهاد می‌دهد.
خشونت معقول و نامعقول	بین انواع خشونت تمایز قائل نمی‌شود؛ تمرکز بر آزادی فیزیکی است.	خشونت را به دو نوع معقول و نامعقول تقسیم می‌کند و هر نوع خشونت را غیراخلاقی می‌داند.
مقاومت مبتنی بر دانش	بر رهایی روانی تأکید دارد ولی به روش‌های مبتنی بر دانش توجه خاصی ندارد.	به مقاومت فکری و مبتنی بر دانش به عنوان جایگزین خشونت فیزیکی باور دارد.

## منابع

۱. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۹)، «امام علی (ع)؛ عدالت و خشونت»، در کتاب نقد، بهار و تابستان ۱۳۷۹، شماره ۱۴ و ۱۵، صص. ۶۶-۸۷.
۲. اسپوواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۶)، وقتی قانون دیگر معادل عدالت نیست، گفتگوهایی درباره خشونت: مصاحبه‌های برد اونز با متفکران معاصر، ترجمه علی حاتمیان، تهران: ترجمان علوم انسانی.
۳. اسپوواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۷)، آیا فرودستان می‌توانند سخن بگویند؟، ترجمه ایوب کریمی، تهران: نشر فلات.
۴. اسپوواک، گایاتری چاکراورتی (۱۳۹۸)، نظریه در حاشیه، ترجمه پیمان خان‌محمدی، تهران: نشر بان.
۵. آرنه، هانا (۱۳۹۴)، خشونت و اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
۶. آزادارمکی، تقی و مهری بهار (۱۳۷۷)، بررسی مسائل اجتماعی ایران، تهران: نشر جهاد.
۷. آگامبن، جورجو (۱۳۹۲)، والتر بنیامین در برابر کارل اشمیت، گزیده مقالات قانون و خشونت، ترجمه جواد گنجی، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: انتشارات رخداد نو.
۸. باخوان، عادل (۱۴۰۰)، جامعه‌شناسی خشونت، ترجمه حسین محمدزاده و جمال ادهمی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
۹. برنشتاین، ریچارد (۱۳۹۶)، احیای فکر خشونت، گفتگوهایی درباره خشونت: مصاحبه‌های برد اونز با متفکران معاصر، ترجمه علی تقوی‌نسب، تهران: ترجمان علوم انسانی.
۱۰. بنیامین، والتر (۱۳۹۲)، نقد خشونت، گزیده مقالات قانون و خشونت، ترجمه امید مهرگان و مراد فرهادپور، گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: انتشارات رخداد نو.
۱۱. حسنی، زهرا و ایرج مهرکی (۱۴۰۰)، خوانش پسااستعماری خسی در میقات با تکیه بر نظرات فرانتس فانون، دو فصلنامه علمی تخصصی زبان و ادبیات فارسی شفای دل، سال چهارم، شماره هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ۶۹-۸۴ صص.
۱۲. حنایی کاشانی، محمد سعید (۱۳۷۷)، پرسش از تکنولوژی و خشونت، ماهنامه کیان، سال هشتم، بهمن و اسفند ۱۳۷۷، شماره ۴۵.
۱۳. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، جلد ۱۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۴. رحیمی، مصطفی (۱۳۵۲)، قانون در آینه غرب، مجله الفبا، جلد اول.
۱۵. شریعتی، احسان (۱۳۹۳)، «گاندی و فلسفه نفی خشونت درگفت وگو با احسان شریعتی»، در روزنامه شهروند، ۱۳۹۳/۰۷/۱۰ (وبگاه: [shahrvand-newspaper.ir/news:nomobile/main/8382](http://shahrvand-newspaper.ir/news:nomobile/main/8382))
۱۶. شیرزادیان، رضا (۱۳۸۸)، مطالعات پسااستعماری، نقد و ارزیابی دیدگاه‌های فرانتس فانون، ادوارد سعید، و هومی بابا، فصلنامه مطالعات سیاسی، پاییز ۱۳۸۸، شماره ۵.
۱۷. صادقی فسایی، سهیلا و ایمان عرفان‌منش (۱۳۹۴)، مبانی روش‌شناختی پژوهش اسنادی در علوم اجتماعی؛ مورد مطالعه: تأثیرات مدرن‌شدن بر خانواده ایرانی، فصلنامه علمی - پژوهشی راهبرد فرهنگ، دوره ۸، شماره ۲۹، خرداد ۱۳۹۴، ۶۱-۹۱ صص.
۱۸. صدیق سروسستانی، رحمت‌الله (۱۳۸۷)، آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)، تهران: نشر سمت.

۱۹. غفاری، غلامرضا (۱۳۸۸)، *منطق پژوهش تطبیقی*، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دی ۱۳۸۸، دوره ۳، شماره ۴، ۷۶-۹۲ صص.
۲۰. فانون، فرانتس (۱۳۵۱)، *انقلاب آفریقا*، ترجمه محمد کاردان، تهران: خوارزمی.
۲۱. فانون، فرانتس (۱۳۶۱)، *مغضوبین زمین*، ترجمه ف. باقری، تهران: انتشارات مولی.
۲۲. گوردن، لوئیس (۱۳۹۵)، *بازخوانی فرانتس فانون*، ترجمه حمید پرنیان، رادیو زمانه، ۱۳۹۵/۰۷/۲۶ (وبگاه: [www.radiozamaneh.com/303518](http://www.radiozamaneh.com/303518))
۲۳. لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۵)، *فیلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی.
۲۴. لویی، الحیب و رضا الوندی (۱۳۹۷)، *بازنگری در مفهوم سابالترن (فرودستان) از گرامشی تا اسپیواک: (تحولات تاریخی و کاربردهای جدید)*، فصلنامه تاریخ نو، سال هشتم، زمستان ۱۳۹۷، شماره ۲۵، ۳-۱۴ صص.
۲۵. مصفا، نسرین؛ مسعود طارم سری و بهرام عبدالرحمن عالم (۱۳۶۶)، *تجاوز در حقوق بین‌الملل*، زیر نظر جمشید ممتاز، فصلنامه حقوقی بین‌المللی، شماره ۸.
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۹۴)، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران: موسسه انتشارات صدرا.
۲۷. مونسن، ولفگانگ (۱۳۶۳)، *تئوری‌های امپریالیسم*، ترجمه کوروش زعیم، تهران: امیرکبیر.
۲۸. نراقی، احمد (۱۳۷۸)، *مجموعه مقالات خشونت و جامعه*، گردآوری اصغر افتخاری، تهران: نشر سپید.
۲۹. نویمان، فرانتس (۱۳۹۸)، *آزادی، قدرت و قانون*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
۳۰. وبر، ماکس (۱۳۹۲)، *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.
۳۱. الهام، غلامحسین (۱۳۷۹)، *خشونت‌های قانونی و نظام‌های سیاسی*، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۴ و ۱۵.
۳۲. هان، بیونگ چول (۱۴۰۰)، *توپولوژی خشونت*، ترجمه آراز بارسقیان، تهران: نشر یکشنبه.
۳۳. هلن، فرایا (۱۳۹۱)، *خشونت در تاریخ اندیشه فلسفی*، ترجمه عباس باقری، تهران: فرزانه روز.
۳۴. یانسی، جورج (۱۳۹۶)، *کاکاسیاه می‌تواند فیلسوف باشد*، گفتگوهایی درباره خشونت: مصاحبه‌های برد اونز با متفکران معاصر، ترجمه علی حاتمیان، تهران: ترجمان علوم انسانی.

35. Fanon, Frantz (1964). "Toward the African Revolution", Translated by Haakon Chevalier, Grove Press, New York, USA.
36. Louai, El Habib (2012). "Retracing the concept of the subaltern from Gramsci to Spivak: Historical developments and new applications", *African Journal of History and Culture (AJHC)* Vol. 4(1), pp. 4-8.
37. Smelser, Neil. J (2003). "On Comparative Analysis, Interdisciplinary and Internationalization in Sociology", *International Sociology*, 18 (4): 643-657.
38. Spivak, G. C. (2014). "Preface to concerning violence". *Film Quarterly*. 2014;68(1):61-62.
39. Spivak, G. C., Landry, D. and McLean, G. M. (1996). "Subaltern Talk: Interviews with the Editors (1993-94)", in *The Spivak Reader*, London, Routledge, pp. 287-308.

40. Žižek, Slavoj (1999). "Carl Schmitt in the Age of Post-Politics", in *The Challenge of Carl Schmitt*, Edited by Chantal Mouffe, London: Verso.

**In the Name of the Allah**

## **Comparative Sociology of Violence in the Thought of Fanon and Spivak**

Dr. Hamed Haji-Heidari<sup>1</sup>

Davood Taleghani<sup>2</sup>

### **ABSTRACT**

Postcolonial studies is known as one of the recent traditions of the humanities, and among the important figures in this field are Franz Fanon and Gayatri Chakravorty Spivak. These thinkers have made important efforts in the field of studying violence, and their views can be considered in the field of sociology of violence. In this research, while reviewing and examining the views of Fanon and Spivak, a comparative study has been conducted between the views of these two theorists. The comparison of the views of Fanon and Spivak in this article has been carried out through the mediation of Carl Schmitt's theory of violence. Based on a comparative study, Fanon recognizes the violent content of politics and colonialism, and advises the subjugated and the colonized to resort to violence, but Spivak does not recognize this violent aspect and proposes a range of solutions. In designing his perspective, Franz Fanon accepts that colonialism dominates the natives and the subjugated in violent ways, and as a theorist and revolutionary fighter, he considers violence as the only way to fight against colonial violence. In contrast, Spivak distinguishes between two types of violence, namely reasonable and unreasonable violence, and considers both types of violence to be inhuman and inadmissible. This article examines the roots and dimensions of the difference between these two thinkers with the reference frame of Carl Schmitt's view on violence.

### **KEYWORDS**

Postcolonial theory, Franz Fanon, Gayatri Chakravorty Spivak, sociology of violence.